... و تباهي آغاز يافت

پس پاي ها استوارتر بر زمين بداشت ٭ تيره ي پُشت راست كرد و گردن به غرور برافراشت ٭ و فرياد برداشت: اينك من ! آدمي ! پادشاهِ زمين !

و جانداران همه از غريوِ او بهراسيدند ٭ و غروري كه خود به غُرّشِ او پنهان بود بر جانداران همه چيره شد ٭ و آدمي جانوران را همه در نهاد ٭ و از ايشان بر گذشت ٭ و بر ايشان سَر شد از آن پس كه دستانِ خود را از اسارتِ خاك باز رهانيد.

پس پُشته ها و خاك به اطاعتِ آدمي گردن نهادند ٭ و كوه به اطاعتِ آدمي گردن نهاد ٭ و دريا ها و رود به اطاعتِ آدمي گردن نهادند ٭ و تاريكي و نور به اطاعت آدمي گردن نهادند ٭ هم چنان که بيشه ها و باد ٭ و آتش آدمي را بنده شد ٭ و از جانداران هر چه بود آدمي را بنده شدند، در آب و به خاك و بر آسمان؛ هر چه بودند به هر كجاي ٭ و مُلكِ جهان او را شد ٭ و پادشاهيِ آب و خاك، اورا مسلم شد ٭ و جهان به زيرِ نگينِ او شد به تمامي ٭ و زمان در پنجه ي قدرتِ او قرار گرفت ٭ و زرِّ آفتاب را سكه به نام خويش كرد از آن پس كه دستان خود را از بنده گي خاك باز رهانيد.

پس صورتِ خاك را بگردانيد ٭ و رود را و دريا را به مُهرِ خويش داغ بر نهاد به غلامي ٭ و به هر جاي، با نهادِ خاك پنجه در پنجه كرد به ظفر ٭ و زمين را يك سره باز آفريد به دستان ٭ خداي را، هم به دستان؛ به خاك و به چوب و به خرسنگ ٭ و به حيرت در آفريده ي خويش نظر كرد، چرا كه با زيباييِ دست كارِ او زيباييِ هيچ آفريده به كس نبود ٭ و او را نماز بُرد، چرا كه معجزه ي دستانِ او بود از آن پس كه از اسارتِ خاكِ شان وارهانيد.

پس خداي را كه آفريده ي دستانِ معجزگر او بود با انديشه ي خويش وانهاد ٭ و دستانِ خداي آفرينِ خود را كه سلاحِ پادشاهيِ او بودند به درگاهِ او گسيل كرد به گداييِ نياز و بركت.

كفرانِ نعمت شد ٭ و دستانِ توهين شده آدمي را لعنت كردند چرا كه مُقامِ ايشان بر سينه نبود به بنده گي.

و تباهي آغاز يافت.

۴ دي ١٣۴٣